

من با آقای داماتو که آن قانون داماتو و تحریم‌ها را علیه ما وضع کرده بود تلفنی مصاحبه گرفتم. هر وقت تماس می‌گرفتم و به فارسی می‌گفتم «داماتو»، کلی طول می‌کشید تا طرف اولی منظورم را بفهمد و خط به خط وصل کند تا برسد به آفیس خودش. آخرش طرف منظورم را فهمید گفت Oh, Ya! Damato البته مصاحبه‌ها را به اسم خودم منتشر نمی‌کردیم و اسم سرویس سیاست خارجی ذکر می‌شد. دوره‌هایی هم زیر نظر استادان روزنامه‌نگاری مثل آقای یونس شکرخواه، آقای خانیکی و آقای فرقانی گذراندم



دانشگاه‌های دولتی که به آن نیمه‌متمرکز یا بورسیه می‌گفتند. براین اساس، افراد در دانشگاه تخصصی مرتبط با رشته تحصیلی‌شان مثلاً دانشکده وزارت خارجه، علوم قضایی، وزارت نفت و... بورس می‌شدند. در این مراکز هم کمک هزینه تحصیلی به دانشجویان می‌دادند و هم وضعیت استخدام فرد به نوعی تضمین می‌شد. من هم از آن جمله بودم که به دانشکده وزارت خارجه رفتم و فقط یک ترم در دانشگاه تهران بودم. این دانشکده حدود ۱۵ سال، در مقطع کارشناسی دانشجویی پذیرفت و هدفش تربیت کردن دیپلمات بود. واقعاً هم موفق بود و افرادی که دوره لیسانسشان را در دانشکده وزارت خارجه گذراندند با دوزبان خارجی و بسیار با آداب دیپلماتیک آشنا هستند.

■ **بعد از فارغ التحصیلی، طبیعتاً خیال‌تان از استخدام راحت بود. سلسله مراتب داخل وزارتخانه را چطور طی کردید؟ پله پله یا بارش؟**

چرا پرس؟
■ **بالاخره شاید خیلی‌ها تصور کنند، راه پیشرفت برای سهمیه‌دارها هموارتر است.**

نه اصلاً... در وزارت خارجه آدم با کار اثبات می‌شود. بنده از کارشناسی کارم را شروع کردم، شبیه هرکسی دیگر که وارد سیستم می‌شود. ما در وزارت خارجه چند رشته از جمله سیاسی، اداری و کنسولی داریم. من در رشته سیاسی بودم.

■ **انتخاب رشته دست خود افراد است یا تصمیم سیستم؟**

آن موقع، فارغ التحصیلانی که معدل‌های خوبی داشتند، همان دانشکده وزارت خارجه می‌گفت فلانی استحقاق دارد برود رشته سیاسی. سپس یک گزینش و مصاحبه انجام می‌شد. ابتدای کار بنده در رشته سیاسی، در معاونت اقتصادی وزارت خارجه بود. پس از مدتی به ستادی رفتم که برای جذب نخبگان و متخصصان ایرانی مقیم خارج از کشور در زمان ریاست جمهوری مرحوم هاشمی رفسنجانی ایجاد شده بود. ایشان اهتمام ویژه‌ای داشتند که یک بانک اطلاعاتی قوی در این زمینه تهیه شود.

■ **همان که بعدها شورای عالی امور ایرانیان خارج از کشور نام گرفت؟**

ریشه‌اش از همان زمان ایجاد شد. بعد از آن، برای مأموریت به هنگ کنگ رفتم و وقتی برگشتم، مقطعی در حراست وزارت امور خارجه مشغول شدم.

■ **پس سابقه کار اطلاعاتی هم دارید.**

خیر، حراست در وزارت امور خارجه با دیپلمات‌ها و کادر رسمی وزارت خارجه تشکیل شده، بنده و دوستانم کار آموزشی و آگاه‌سازی حفاظتی انجام می‌دادیم چون همکاران ما وقتی به مأموریت‌های خارج از کشور می‌روند، باید نسبت به خیلی از مسائل این چنینی آگاه باشند. از طرفی دیگر، بچه‌هایی که در رشته سیاسی هستند کمتر زیر بار می‌روند که در اداریاتی مثل حراست کار کنند. از من و چند نفر دیگر خواسته شد که مدتی به بخش آموزش و تحقیقات این اداره کل برویم که بعداً در آنجا اداره‌ای به نام اداره آگاه‌سازی حفاظتی راه‌انداز شد تا دیپلمات‌ها آموزش بدیم وقتی به مأموریت می‌روند با چه خطرات امنیتی در خارج از کشور مواجه هستند. بعد از آن، برای مأموریت به هلند رفتم و رایزن اقتصادی سفارت‌مان در این کشور شدم. سال ۹۲ به ایران برگشتم. چون در کنار کار دیپلماتی، من قبلاً دوره‌های آموزش خبرنگاری هم

عملیات، مستقر شدیم تاصبح موقعیت‌مان را تثبیت کنیم. در طول روز مستقر بودیم. بینیم دستور چیست. وقتی ناهار آوردند و آمدیم یک لقمه‌ای بخوریم، گفتند عراقی‌ها پانک زدند و ناگهان انواع و اقسام گلوله‌های تانک و خمپاره روی سرمای ریخت. آن بیرون، عراقی‌ها با نزدیک به ۱۰۰ تانک یا بیشتر نزدیک می‌شدند و آرایش قیچی وار گرفته بودند تا ما را محاصره و اسیر کنند. سردار قربانی گفت مجبوریم برگردیم. چند آربی جی زدیم تا مشغول شوند. خود سردار خیلی شجاع بود و با اینکه اطراف‌مان گلوله می‌ریخت، سرخم نمی‌کرد و می‌رفت جلو. ایشان قدری آنها را مشغول کرد و به ما گفت برگردید عقب. ما سوار توپوتا شدیم، ماشین ۲۰ متر که رفت، چرخش در رفت. ناچار پیاده و سوار نفربر بعدی که داشت می‌رفت، شدیم. نفربر هم ۲۰۰ متر که رفت، خمپاره خورد جلوییش و چند تا از بچه‌هایی که بالا نشسته بودند، شهید و زخمی شدند. از آن هم پیاده شدیم و پیاده جاده را گرفتیم و رفتیم. ناچار بودیم بدویم چون اگر نعلل می‌کردیم همه اسیر یا کشته می‌شدیم. فکرش را بکنید! شاید نزدیک ۱۰ الی ۱۲ کیلومتر دویدیم. خسته، گشنه و تشنه بودیم که به یک ماشین حمل تانکر آب رسیدیم. کنارمان ایستاد و راننده‌اش گفت آب را داخل تانکر کناری می‌ریزم و شما از آن بخورید. حالا نگو از قبل گاز و تیل و نفت داخل این تانکر بوده و ما آنقدر تشنه بودیم که در ابتدا نفهمیده بودیم. به همین خاطر گفتم اگر الان قهوه می‌خوریم و از منافع ملی دفاع می‌کنیم، آن موقع نفت خوردیم و از وطن دفاع کردیم.

■ **و این رفت و آمدهایتان به جبهه ادامه داشت تا سال کنکور رسید.**

رشته علوم سیاسی دانشگاه تهران قبول شدم. من از سهمیه رزمندگان استفاده کردم ولی ای کاش این کار را نمی‌کردم، چون درس خیلی خوب بود. اگر اشتباه نکنم اخوی من آن موقع، رتبه ۳۰ کسب کرد و من هم که برای خودم محاسبه کردم، بدون سهمیه، رتبه ۱۸۰ می‌شد.

■ **چطور حساب و کتاب کرده بودید که نتیجه‌اش می‌شد رتبه ۱۸۰؟ شما که نه درسی خوانده بودید و نه درست و حسابی مدرسه رفته بودید؟**

استعداد خدادادی [خنده] و البته مطالعه‌های قبلی که از دوران نوجوانی داشتم. برای مثال، تاریخ را خیلی در صدا بالایی زده بودم.

■ **از دواج‌تان در دوران دانشجویی بود؟**

قبلاً. نزدیک‌های دیپلم.

■ **توصیه خانواده بود یا انتخاب خودتان؟**

هم توصیه خانواده و هم انتخاب خودم! ایشان دختر همسایه بودند.

■ **پس خیلی هم سنتی نبودید.**

نخیر.

■ **از این مدل‌ها که دختر همسایه آش می‌آورد در خانه و پسر همسایه عاشق می‌شود؟**

[خنده]. خانه ایشان با مایک خانه فاصله داشت و من دورادور که می‌دیدم‌شان، علاقه‌مند شده بودم.

■ **خودتان اول مطرح کردید یا خانواده؟**

به نوعی. پیشنهاد دادند گفتند زن بگیر. گفتم بگیر! فلانی را هم بگیر!

■ **چطور به دانشکده روابط بین‌الملل وزارت خارجه وارد شدید در صورتی که در کنکور، پذیرفته شده دانشگاه تهران بودید؟**

آن موقع یک طرحی بود برای دانشجویای

گذرانده بودم و هم در این زمینه کار کرده بودم به حوزه دیپلماتی عمومی و رسانه‌ای رفتم.

■ **مشخصاً در کدام رسانه‌ها؟**

با روزنامه فردا متعلق به آقای احمد توکلی شروع کردم.

■ **رسانه متعلق به یکی از چهره‌های شاخص جناح راست آن زمان!**

سال ۷۶ که آقای خاتمی تازه سرکار آمده بودند، ایشان این نشریه مستقل را راه‌انداخته بودند.

■ **از قبل با ایشان آشنایی داشتید؟**

نه، آگهی دعوت به کار روزنامه ایشان را دیدم و رفتم برای کار. اتفاقاً ایشان دست ما را باز گذاشته بود و همین باعث شد کارهای نویی انجام دهیم. برای مثال زنگ می‌زدیم به کنگره آمریکا، به کاخ سفید و غیره.

■ **کسی هم جوابتان را می‌داد؟**

بله. من با آقای داماتو که آن قانون داماتو و تحریم‌ها را علیه ما وضع کرده بود تلفنی مصاحبه گرفتم. هر وقت تماس می‌گرفتم و به فارسی می‌گفتم «داماتو»، کلی طول می‌کشید تا طرف اولی منظورم را بفهمد و خط به خط وصل کند تا برسد به آفیس خودش. آخرش طرف منظورم را فهمید گفت Oh, Ya! Damato البته مصاحبه‌ها را به اسم خودم منتشر نمی‌کردیم و اسم سرویس سیاست خارجی ذکر می‌شد. دوره‌هایی هم زیر نظر استادان روزنامه‌نگاری مثل آقای یونس شکرخواه، آقای خانیکی و آقای فرقانی گذراندم.

■ **این تقریباً در دنیا هم سوم است که خیلی از سیاستمداران روزنامه‌نگار در دوران مسئولیت‌های دولتی‌شان هم از روزنامه‌نگاری دور نمی‌شوند. برای مثال بوریس جانسون حتی وقتی شهردار لندن شد، همچنان ستون‌نشینش در کار دین را حفظ کرد و می‌نوشت؛ ولی در ایران ابای جدی در این باره وجود دارد.**